(1)

ديدي خوابم را

به تعبيري كوتاه باريدن

و من

همچنان تعبير تو را

دنيا دنيا مي‌بارم

 **(2)**

عاقبت

تدبير اين شد

من و تو

جزيره بمانيم

شايد روزي

كسي

بگذرد

نامي بر ما

بگذارد

**شهلا رستاخیز**

**رهایی**

تاريكي مطلق خانه

 حس بي پايان مرگ

نفس شب

ساعت، حضور شب را اعلام مي كند

تيك تاك تيك تاك

ستاره ها بيدار

چشم ها خواب

احساس بيهوده بودن

صدايي آهسته

از مرز ذهن مي گذرد

حس جاودانه ي رهايي

مرا دوباره بيدار كرد

 **سمیرا نوروزی**

 (...)

عاشق شديم و خانه را رها كرديم

گفتيم

" بي عشق

زنده گي ، بي هوده بي هوده گي ست "

پيش تر

بسيار از ما نيز عاشقان دگر بودند

كه مي گفتند

" عاشق شو "

 كه خوب دانسته بودند

" اساس كار جهان جمله هيچ در هيچ است "

عاشق شديم و خانه را رها كرديم

و گذشتيم

در سايه سار تابستان مانديم

و ديديم

پاييز آن چنان آشفته مي رود كه ما هم آشفتيم

و نفهميديم

 كي رفت

  **حسین رسائل**

 **هرس**

زير آن تك درخت بلند

آسمان ازهميشه

سبزتراست

چه بيايي

چه نيايي

جاي من امن است

هرز رفتنم را

نثار هرس كردن ات

كرده‌ام

چه ثمر ؟

تو هميشه داس به دست بوده اي

 **ماهي**

گربه ي همسايه

پنجه اش را

لب حوض با گماني تيره

اما رام

بخت ماهي مي كرد

آب دم كرده‌ي حوض

ماهي در ته آب

بي خبر از همه چيز

گرد چشمان لجن آلودم

با حبابي بي رنگ

تيله بازي مي كرد

  **شیما موسوی**

 «....»

چهره ي مرگ

در قطره اي باران

چه رشته ی باريكي است

نواي سيتار

گام هاي من برآن مي لغزد

وسقوط

در انبوه برگ هاي زرد

و خش خش زمين

بر جدارمرده ي پوست

" مرگ "

چه واژه ي خوشايندي است

سرشت آن

پيوند انساني با تن داد

 **تیرداد همپارتیان**

 (1)

به انتظار آمدن اش

بوي برگ و پاييز

رنگ هاي در هم آميخته ي غروب خورشيد

با رنگ پراز مهرباني دريا

كه درامتداد كوه ها گره خورده اند

لبريز سئوال اند.

 (2)

براي دانسته ها در انتظارم

اين انتخاب من نيست

تصوير هستي است

از پشت شيشه

تولد

 مرگ

باز هم در اختيار من نيست

من شايد روزي يك بازيگر

و روزي ديگر تماشاچي

 **لیلا محمدکریمی**

 (1)

قطب تنهايي من

شادي و شعر مي خواست

وكمي عشق

تا آب شود

يخ سرماي دلم

 (2)

آن جا كجاست؟

كه رودخانه ی نقاشي شده بر ديوار!

آن جا كجاست؟

كه صداي پايي از آب به گوش نمي رسد!

آن جا كه من از دكه اي آب مي خرم

ولي دلم تشنه مي ماند

 (3)

وقتي كه دل را

پايتخت عشق كردم

ديدم

قلب يك گنجشك هم

مركز دنياست

**حسین پیرتاج**

(1)

مثل يك مرد

اشك هايت را پاك كن و

پياز هاي سرخ شده را

آب بكش

بايد مي دانستي

كسي با چاقو دست به دست مي شود

كه از خون نترسد

(2)

اگر چه آبروي شاه شهيد

مثل درياچه ي نمك

خشك تر و

 خشك تر

 خشك شده

اما فواره هاي كوچك فين

از رگ هاي امير مي جوشد

كاشي ها هنوز

مبهوت خوني هستند

كه مانند آب در رگ هاي باغ جاري است

 **سید حسین جعفری**

 **پری شوره زارها**

آن گوشه ی افق

جایی که شهر های تب آلوده

خود را به خواب می زنند

جایی که هیچ صدایی

از برج قلعه های قصه نمی آید

و هیچ خنده ی خاموشی

در کوچه سار نمی پیچد،

با پیچش سیاهِ گیسویش

رودابه زار می زند

و رستم حماسه و باران

ورد شبانه می خوانَد.

تنها ،

رخش گسسته یال نمی داند

چه گونه است

لب های روزه دار درختان

در لحظه ی تپیدن دل زیر سایه سار

در بیشه زار آهوی زخمی.

\*

غمگین مشو

پری شوره زارها

گیسو به خاک تشنه میفشان!

آن سوتراز صدای تو

 ببری نفس زنان

از ترس

در قلعه ی

 هزارتوی حماسه

 گم می شود.

 **محمدعلی شاکری یکتا**

**سوء تفاهم**

من برادر دوقلوی خودم هستم

درست شبیه تو

که نافت را اشتباهی بریده اند

بی آن که به پدرم دشنام دهی

عرض می کنم:

این جا پر از آدم هایی است که

خودشان نیستند

 **درو...**

پدرم به بانک کشاورزی

 بدهکار است

و آقای رییس اصلا نمی داند

داس پدرم

لای کدام پرونده

به سفته ها

گیر کرده

 **کروب رضایی**

 **گمنام**

نام من

غير از تو نمي‌دانم چيست

خيلي چيزها اما

بسته‌گي دارد به آب و خاك اين حوالي

و به خاطرات مشكوك

پيچيده در باد و آتش

من يكي از آن‌ها

به شرطي كه شما هم باشيد

تا نصفه نيمه هستم

البته كه لابد كمي اهل آغازم

منتها هنوز

در ابتداي هيچ انتهايم

 **منصور بنی مجیدی**

خلوت است اين كه فرايد مي‌كند يا تنهايي؟

غربت است يا انفراد؟

هر چه هست كوچه‌هاي دل و خانه

غرقِ قرقِ قاطعانه اوست

باران

شايد شعر سپيدي است

و آسمان

با واژه‌هاي خصوصي خود با زمين

مي‌سرايد و

فهمش نمي‌كنيم

آقاي ديكنز

آرزوهاي بزرگ

هميشه بزرگ نيست

شايد پيپ خوشبخت بود

اگر استلا

در آن سال‌هاي بي‌خبري

برايش يك آف مي‌گذاشت

 **سید علی کاشفی خوانساری**